

بررسی و نقد دیدگاه بشری بودن قرآن کریم و ابدی نبودن احکام آن

احمد جمالی*

چکیده

قرآن کریم آخرین و کامل‌ترین کتاب آسمانی است که خدای متعال آن را برای هدایت بشر فرستاده است. از زمان نزول قرآن، گروه‌های گوناگونی به مخالفت با این کتاب آسمانی پرداخته‌اند و این مخالفت‌ها تا امروز ادامه داشته است. افزون بر مخالفت‌های دشمنان اسلام با قرآن که امری طبیعی است، گاهی خود مسلمانان نیز دیدگاه‌هایی بیان کرده‌اند که نتیجه آن‌ها بی‌اثر شدن احکام یا معارف قرآن و حجیت نداشتن آن‌هاست.

آقای محمد مجتهد شبستری دیدگاهی بیان کرده است که بر اساس آن، نه معانی قرآن کریم از جانب خدای متعال است و نه الفاظ آن، بلکه هر دو ساخته و پرداخته پیامبر اکرم ﷺ است. او برای اثبات ادعای خود دلایلی ذکر کرده است؛ از جمله این که اگر قرآن کلام موجودی جز انسان باشد، برای انسان‌ها فهم‌پذیر نخواهد بود. به گفته وی خود آیات قرآن نیز بر این مطلب دلالت دارند که این کتاب سخنان خود پیامبر ﷺ است، نه کسی دیگر. همچنین به اعتقاد وی قرآن کتاب قانون نیست و در آن هیچ حکم ابدی‌ای وجود ندارد و احکام ذکر شده در قرآن، به جامعه حجاز در زمان پیامبر ﷺ اختصاص دارند.

در این مقاله، دیدگاه‌های وی و ادله آن‌ها بررسی و دلایل نادرستی آن‌ها توضیح داده شده و روشن شده است که هیچ‌یک از دلایل نامبرده، توان اثبات این ادعا را ندارند که الفاظ و معانی قرآن کریم ساخته پیامبر اکرم ﷺ است. بر خلاف این ادعا، مقاله حاضر استدلال می‌کند که علاوه بر معانی قرآن کریم، الفاظ آن نیز از جانب خدا نازل شده و پیامبر ﷺ ذره‌ای آن را تغییر نداده است. قرآن کریم تمام شرایط و اوصاف لازم را نیز برای آن که کتاب قانون باشد، دارد و قوانین و احکام آن تا ابد معتبر و حجت هستند.

کلیدواژه‌ها: الفاظ قرآن، معانی قرآن، بشری بودن قرآن، کلام الله، وحی، اعجاز قرآن، قانون، خاتمیت، مجتهد شبستری.

* همکار علمی پژوهشکده قرآن و عترت پژوهشگاه معارج (jamali114@chmail.ir).

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۳۱ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۳۰

مقدمه

قرآن کریم آخرین و کامل ترین کتاب آسمانی و معجزه جاودان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است که آیات نورانی و مقدس آن، از زمان نزول قرآن تا کنون، افراد بسیار زیادی را به سوی توحید و پذیرش دین مقدس اسلام هدایت کرده است.

مخالفت با قرآن و مبارزه با آن و تلاش برای خاموش کردن نور آن، همزمان با پیدایش دین اسلام آغاز شد. مشرکان مکه هنگامی که دیدند آیات قرآن بیشترین تأثیر را در گرایش به اسلام دارند، از همان آغاز کوشیدند به اشکال گوناگون در آن آیات خدشه کنند؛ برای نمونه، گاهی آن‌ها را سحر نامیدند ﴿وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ (احقاف/۷)؛ گاه دروغ بستن به خدا به شمار آوردند ﴿وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا اِفْكِ مُفْتَرَىٰ﴾ (سبأ/۴۳)؛ زمانی مدعی شدند انسان دیگری این آیات را به پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته است ﴿وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ﴾ (نحل/۱۰۳)؛ و سرانجام گاهی قرآن را کلام بشر معرفی کرده، کلام خدا بودن آن را انکار کردند ﴿إِن هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ (مدثر/۲۵).

مقابله با قرآن و تلاش برای دور کردن مردم از عمل به آیات آن، از سوی دشمنان اسلام، امری طبیعی است که پیوسته بوده و ادامه خواهد داشت؛ ولی به مرور در میان خود مسلمانان کسانی پیدا شدند که خویشان را مؤمن به اسلام و قرآن می دانستند، با این حال، نظریات و دیدگاه‌هایی طرح می کردند که نتیجه آن‌ها با نتیجه دیدگاه‌های دشمنان اسلام یکی بود.

آقای محمد مجتهد شبستری در سلسله مقالاتی با عنوان «قرائت نبوی از جهان» و آثار بعدی خود، دو دیدگاه درباره قرآن کریم طرح کرده است: ۱. نه معانی قرآن کریم از سوی خداست و نه الفاظ آن؛ بلکه هر دو مستند به شخص پیامبر، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ساخته ایشان است؛ ۲. قرآن کریم کتاب قانون نیست و در آن هیچ حکم ابدی‌ای وجود ندارد و احکام ذکر شده در آن تنها برای اصلاح جامعه زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود و بسیاری از این احکام

مناسب زمان حاضر نیست و اجرای آن‌ها در این زمان، ناممکن و نادرست است.^۱ این مقاله با الهام‌گیری از فرمایشات حضرت آیت‌الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته می‌کوشد دو دیدگاه یادشده را نقد کند. روشن است که مباحث دقیق و نقاط قوت مقاله، حاصل افاضات حضرت استاد است و کاستی‌ها و نقایص آن مستند به صاحب این قلم.

دیدگاه نخست شبستری: استناد آیات قرآن به پیامبر ﷺ

خدای سبحان که در طول تاریخ پیامبرانی را برای هدایت بشر به سوی آنان فرستاده، برای برخی از این پیامبران ﷺ کتاب‌هایی را نازل فرموده است تا انسان‌ها با تمسک به آن کتاب‌های آسمانی و عمل به احکام موجود در آن‌ها به سعادت و کمال مطلوب برسند. ایمان به کتاب‌های الهی از ضروریات دین اسلام و بلکه همه شرایع و ادیان توحیدی است که در قرآن کریم بارها به ضرورت آن اشاره شده است؛ برای نمونه ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ﴾ (بقره/۲۸۵، نیز: بقره/۱۷۷؛ نساء/۱۳۶؛ عنکبوت/۴۶؛ شوری/۱۵)؛ و کفر به کتاب‌های آسمانی، از اسباب افتادن در ورطه گمراهی دور به شمار آمده است: ﴿وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء/۱۳۶).

شبستری با استدلال‌هایی به این نتیجه رسیده که نه معانی قرآن از سوی خداست و نه الفاظ آن، بلکه قرآن چه از لحاظ معانی و چه از نظر الفاظ، کلام پیامبر اکرم ﷺ و ساخته ذهن ایشان است. وی مدعی است که حتی خود پیامبر ﷺ نیز ادعا نداشت که قرآن کلام او نیست و کلام خداست که با همین الفاظ و معانی از سوی خدا بر او نازل شده است، بلکه آن حضرت نیز قرآن را کلام خود معرفی می‌کرد.

۱. شبستری به ویژه درباره دیدگاه دوم، مراجع معظم تقلید را به مناظره فراخواند که در پی آن، چهره‌های گوناگونی از حوزه و دانشگاه و برخی از شاگردان مراجع معظم تقلید، از جمله آقایان عبدالحسین خسروپناه، محمدتقی سبحانی، علیرضا قائمی، ابوالفضل ساجدی و محمد محمدرضایی آمادگی خود را برای مناظره با آقای شبستری در محیطی علمی اعلام و نیز مقالاتی در پاسخ به دیدگاه‌های وی نوشتند و در اینترنت منتشر کردند؛ گرچه پیش از آن نیز مقالات و کتاب‌هایی مرتبط با دیدگاه‌های یادشده، تألیف و منتشر شده بود.

در این جا به بررسی این دیدگاه در قالب دو دلیل و پاسخ آن‌ها می‌پردازیم:

دلیل نخست

شبستری با توجه به برخی از مباحث جدید مربوط به فلسفه زبان، زبان‌شناسی و هرمنوتیک، به صورت مکرر و با عبارت‌پردازی‌های گوناگون و پرشمار، می‌کوشد اثبات کند که الفاظ و معانی قرآن نمی‌توانند از سوی خدا نازل شده باشند؛ زیرا اگر الفاظ و معانی قرآن را مستند به خدا و کلام او بدانیم، آیات آن برای انسان‌ها قابل فهم و تفسیر نخواهند بود.

برای نمونه، برخی از عبارت‌های وی^۱ در این جا بازگو می‌شود:

۱. اگر شخصی بگوید الفاظ و معانی معینی، به طور ویژه‌ای برای من به واسطه‌ای مثل فرشته قرائت می‌شود و سپس آن‌ها را برای مخاطبان بخواند و خود را صرفاً بلندگو معرفی کند و بگوید گوینده این جملات من نیستم، در چنین حادثه‌ای به اصطلاح علمای علم اصول، «دلالت تصدیقیه» ای وجود نخواهد داشت، چون این کلام برای مخاطبان «گوینده» ندارد و هیچ اراده جدی (در اصطلاح علم اصول) در ورای این جملات دیده نمی‌شود. چنین جمله‌هایی را (که نمی‌توان آن‌ها را جمله نامید) نمی‌توان بررسی و تفسیر یا تحلیل کرد. هیچ‌گونه قرائتی از آن‌ها ممکن نیست (شبستری، ۱۳۸۶).

۲. تأمل در شیوه‌های سخن‌گویی انسان و تفاهم میان انسان‌ها نشان می‌دهد که اگر پیامبر اسلام خود را مانند یک بلندگو یا یک کانال صوتی معرفی می‌کرد که کار آن تنها منتقل کردن یک سلسله اصوات منظوم به مخاطبان است که مثلاً در گوش خود می‌شنود، یا فرشته‌ای برای وی می‌خواند (آن طور که مثلاً پاره‌ای از متکلمان معتزله تصویر

۱. سخنان شبستری از مقالات «قرائت نبوی از جهان» و نیز کتاب «نقد بنیادهای فقه و کلام» گزارش شده است که در وبسایت شخصی وی در اینترنت قابل مشاهده است.

می کردند)، سخن او از سوی مخاطبان اصلاً فهمیده نمی شد و برای آن‌ها معنا و مفهوم نداشت و چنین کلامی نمی توانست مبنای دعوت وی و گفت‌وگوی تاریخ‌ساز حاصل از آن باشد و اصلاً ممکن نبود گفت‌وگو و مفاهمه‌ای به وجود آید (شبستری، ۱۳۸۶).

۳. بر اساس داده‌های فلسفه زبان در دو سده اخیر، قرآن (مصحف شریف) را به مثابه یک متن زبانی عربی قابل فهم برای همگان (اعم از مؤمن و غیرمؤمن) تنها به انسان (پیامبر اسلام) می توان منسوب کرد و آن را کلام یک انسان باید دانست. نسبت دادن (اسناد حقیقی) مستقیم و بی‌واسطه این متن با مشخصه یک متن عربی به خدا نه تنها مفهوم همگان بودن آن را از میان می برد، بلکه اصل «مفهوم» بودن آن را ناممکن می سازد (شبستری، ۱۳۸۷ الف).

۴. توجه به این نکته بسیار مهم است که نشانه‌های زبان انسانی تنها در صورتی که به وسیله انسان به صورت قراردادی به کار روند، هویت نشانه‌ای می یابند؛ اگر همان‌ها از دهان یک حیوان شنیده شوند، دلالت نخواهند داشت و نشانه نخواهند بود؛ مثلاً اگر یک طوطی بگوید «سلام علیکم» هیچ کس این صدای مسموع را کلام نمی یابد و آن را واقعاً «سلام کردن» تلقی نمی کند؛ چون هیچ کدام از انواع فعل گفتاری در این مورد قابل تصور نیست و هیچ گونه اثری از سوی انسان‌ها که به کلام مترتب می شود، به این صدای مسموع مترتب نمی شود (شبستری، ۱۳۸۷ ب).

۵. این فرض که پیامبر اسلام متن قرآن را با همه الفاظ و جملات و معانی آن، یعنی به همان صورت و به همان معنای کلام در جهان انسان، مستقیماً یا با واسطه از خدا دریافت کرده و عین آن را برای مخاطبان خواننده و بنابراین او ناقل عین کلام خداست، یک فرض معقول نیست. این فرض به این جهت نامعقول است که برای آنچه صرفاً در جهان بین‌الذاتانی انسان‌ها قابل تحقق و قابل فهم می باشد (چنان‌که اشاره شد)، وجودی هم در خارج از این جهان فرض می کند (شبستری، ۱۳۸۸).

۶. در این جا است که باب مدعای مهمی گشوده می‌شود و آن این‌که چون متن قرآن نمونه‌ای از زبان انسانی است، لاجرم به وسیله یک گوینده که علی‌القاعده قابل تجربه برای همگان (انسان) بوده، به وجود آمده است و نه مستقیماً به وسیله خدا یا فرشته که قابل تجربه برای همگان نیستند (شبستری، ۱۳۹۰).

۷. در مقالات «قرائت نبوی از جهان» بر این مدعا پای فشرده‌ام که فهم و تفسیر همگانی (بین‌الاذهانی) متن و کلام قرآن، تنها در صورتی میسر است که آن متن و کلام را مانند همه متن‌ها و کلام‌های زبانی دیگر، موجودی پدید آمده در جهان بین‌الاذهانی انسانی و پرداخته شده به وسیله انسان و گفتار انسان به شمار آوریم ... متن قرآن از جنس زبان انسانی است و زبان انسانی بنا به تجربه ما تنها در زیست جهان مشترک تاریخی اجتماعی و بین‌الاذهانی انسان‌ها پدیدار می‌شود و معنا و مفهوم پیدا می‌کند (کلام می‌شود) و قابل فهم و تفسیر بین‌الاذهانی می‌شود. اگر فرض کنیم معجزه‌ای واقع شود و متنی مرکب از الفاظ و جملات عربی یا هر زبان دیگر پدید آید، آن متن به صورت بین‌الاذهانی قابل فهم و تفسیر نخواهد بود (شبستری، ۱۳۹۶: ۳۱۷).

شبستری در ادامه تلاش‌های خود برای نفی استناد قرآن به خدا، دلیل دیگری نیز ذکر می‌کند و آن اثبات ناپذیری وجود خداست؛ وی می‌گوید:

در عصر حاضر بحث‌های دقیق فلسفی نشان می‌دهد که ما انسان‌ها نمی‌توانیم وجود خداوند را با دلیل اثبات کنیم (گرچه مؤمنان به وجود خداوند ایمان دارند و این ایمان معقول است). وقتی نمی‌توانیم وجود خدا را با دلیل اثبات کنیم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که خداوند در یک زمان و مکان معین با یک انسان مشخص (محمد ﷺ) با الفاظ و جملات متن قرآن سخن گفته است (حادثه وحی واقع شده است). از خدایی که وجودش ثابت نشده است، نمی‌توان این‌گونه خبر داد که او سخن گفته است (شبستری، ۱۳۹۶: ۳۱۹).

پاسخ

گرچه شبستری بارها فهم ناپذیر بودن قرآن را در صورت استناد به خدا تکرار کرده است، نتوانسته برای اثبات آن حتی يك دليل معتبر و قابل پذیرش به دست دهد. وی ادعا می کند از آنجا که انسانها زبان را برای برآوردن حاجات خود در زندگی، در جهان بین‌الذّهانی خود ایجاد کرده‌اند، پس تحقق یافتن کلام و سخن توسط موجودی غیر از انسان، ممکن نیست؛ و اگر هم چنین کلامی تحقق پیدا کند، برای انسانها قابل فهم نخواهد بود.

ابتدا باید دانست که انسانها تنها با اتکا بر قدرت خود، زبان را ایجاد نکرده‌اند، بلکه قدرت تکلم از بزرگ‌ترین نعمت‌های خدای متعال است که با الهام به انسانها، سخن گفتن را به آنان آموخت؛ چنانکه در قرآن کریم پس از اشاره به اصل آفرینش انسان، به عنوان یکی از نعمت‌های عظیم الهی، فرموده است که خدا به انسان سخن گفتن را آموخت: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ (الرحمن/۳-۴). بنابراین آغاز پیدایش زبان، امری الهی است و زبان با آموزش حضرت حق پدید آمده است و بیش از آنکه مستند به انسان باشد، مستند به خدا است؛ وگرنه بدون این مدد الهی، انسان نیز مانند سایر حیوانات بود و نمی‌توانست با دیگران تکلم کند.

اما مطلب بسیار مهم آن است که هرکس بخواهد از زبان استفاده کند و آن را به کار گیرد، تنها باید دارای دو شرط باشد و به جز این دو شرط هیچ شرط دیگری نیست، مگر رساندن کلام به مخاطب: شرط نخست این است که آن شخص به زبان موردنظر علم داشته باشد و قراردادهای بین‌الفاظی و معانی را بداند؛ و شرط دوم آن است که وی اراده داشته باشد و بتواند اراده کند که الفاظی را برای دلالت بر معانی موردنظر به کار گیرد. پس از حصول این دو شرط، تنها چیزی که باقی می‌ماند، آن است که شخص، کلام موردنظر خود را ساخته و آن را به گونه‌ای گرچه با واسطه به مخاطب خود برساند؛ در این صورت،

مخاطب، معنای آن الفاظ را خواهد فهمید و برای ادراك آن معانی، به هیچ شرط دیگری نیاز نیست.

بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که متکلم حتماً باید انسان باشد و کلام موجودات ذی شعور دیگر برای انسان‌ها قابل فهم نباشد و نیز برای درك مفهوم کلام کسی، نیاز نیست حتماً متکلم در پدید آمدن آن زبان شرکت داشته باشد؛ و گرنه هیچ يك از ما سخن دیگری را نمی فهمیدیم، چون پیش از به دنیا آمدن ما زبان فارسی وجود داشت و ما در ایجاد آن هیچ نقشی نداشتیم، و نیز اگر شخص فارس‌زبانی، زبان عربی را بیاموزد، نباید سخنان وی برای عرب‌زبانان مفهوم باشد، درحالی‌که هر دو فرض به روشنی نادرست است و در هر دو مورد، مخاطب، کلام متکلم را به خوبی می فهمد. همچنین برای فهم کلام کسی لازم نیست مخاطب، سخن متکلم را بدون واسطه از او بشنود، بلکه اگر کسی پیام خود را به دیگری بسپارد تا آن را به مخاطب وی برساند، مخاطب به محض دریافت کلام، مفهوم آن را خواهد فهمید و حتی در این صورت نیازی نیست که مخاطب، متکلم را مانند آن شخص واسطه بشناسد. تمام این مطالب، اموری روشن و وجدانی هستند و کسی نمی تواند بدون ارائه هیچ دلیلی آن‌ها را انکار کند.

با توجه به آنچه گذشت، روشن می شود که خدای سبحان می تواند گوینده سخنان خود برای انسان‌ها باشد و سخنان او برای آدمیان به خوبی فهم پذیر است؛ زیرا خدای متعال هم به الفاظ زبان‌ها و معانی آن‌ها آگاهی کامل دارد، چراکه او هر چیزی را می داند و علم وی تمام اشیا را در بر گرفته است: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (مجادله/۷)؛ و هم اراده الهی به گونه‌ای است که هر چه را اراده کند، فوراً محقق خواهد شد: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس/۸۲). بر این پایه، خدای متعال هر کلامی را که اراده کند، ایجاد کرده، آن را بی واسطه یا با واسطه به مخاطبان خود می رساند و قطعاً آن کلام برای مخاطبان مفهوم خواهد داشت. بدیهی است که برای ایجاد کلام توسط خدای سبحان،

نیازی به دهان و حنجره نیست و خدای متعال می‌تواند به صورت‌های دیگری کلام خود را ایجاد و آن را به مخاطب خویش منتقل کند.

توجه و تفکر در قدرت نامحدود و بی‌پایان الهی نیز بی‌پایه و نادرست بودن ادعای شبستری را آشکار می‌سازد؛ زیرا قدرت تفهیم و تفهم از طریق گفت‌وگو که در انسان‌ها وجود دارد، قطعاً نعمتی الهی است که از سوی خدا به آنان داده شده است؛ حال چگونگی ممکن است کسی که خودش قدرت مفاهمه را به انسان‌ها داده، نتواند از طریق سخن با ایشان ارتباط برقرار کرده، مراد خود را به آنان برساند.^۱

ممکن است گفته شود مخاطبان پیامبر اکرم ﷺ از کجا بفهمند که خدای متعال واقعاً با پیامبر ﷺ سخن گفته و او در ادعایش راستگو است؟ آنان که سخن گفتن خدا با پیامبر ﷺ را ندیده و سخنان خدا را نشنیده‌اند! پاسخ این پرسش را خود پیامبران ﷺ و کتاب‌های آسمانی داده‌اند و دانشمندان اسلامی نیز در طول قرن‌ها آن را بیان کرده و توضیح داده‌اند و آن این است که پیامبران ﷺ برای اثبات صدق ادعای خود، از سوی خدا معجزه‌ای می‌آوردند که انسان‌های معمولی از آوردن آن عاجز بودند و آن معجزه دلیل صدق ادعای نبوت ایشان و سایر سخنانشان بود. پیامبر خاتم ﷺ نیز معجزات گوناگونی داشتند که بزرگ‌ترین آن‌ها همین قرآن کریم است.

اما درباره ادعای اخیر شبستری که وجود خدا با دلیل قابل اثبات نیست، باید گفت: اولاً نیازی به اثبات خدا با دلیل نیست؛ زیرا همین مقدار که مخاطبان پیامبر ﷺ وجود خدا را قبول داشته باشند، برای اثبات سخن گفتن وی کافی است؛ و ثانیاً وجود خدا با دلایل گوناگون کاملاً اثبات‌پذیر است و متکلمان و حکیمان اسلامی و غیراسلامی، براهین اثبات

۱. برخی از کسانی که به ادعاهای شبستری پاسخ داده‌اند، به قدرت نامحدود خدا استدلال کرده‌اند؛ ولی شبستری توجه کافی و عمیقی به این استدلال نکرده و آن را با دیدگاه خود بی‌ارتباط دانسته است.

وجود خدا را در کتاب‌هایشان بیان کرده و به اشکالات و شبهات مربوط به آن‌ها پاسخ داده‌اند که برای نمونه می‌توان به کتاب تبیین براهین اثبات خدا تألیف حضرت آیت‌الله جوادی آملی اشاره کرد. اگر کسانی توان درک این براهین را نداشته باشند یا به بهانه‌هایی دیگر نخواهند آن‌ها را بپذیرند، دلیل بر نادرستی آن‌ها نیست.

دلیل دوم

به گفته شبستری، از متن قرآن کریم چنین برمی‌آید که محتوای این کتاب، سخنان پیامبر اکرم ﷺ است نه سخنان خدا؛ و خود پیامبر ﷺ نیز آن را سخن خود می‌دانست و معرفی می‌کرد. برخی از عبارات شبستری در این زمینه چنین است:

۱. از بررسی متن قرآن به‌مثابه شواهد تاریخی به دست می‌آید که مدعای آن انسان - که در این متن از نبوت او سخن می‌رود - این بوده که سخنی که وی به صورت آیات برای مردم می‌خواند و آنان را به قبول آن دعوت می‌کند، گرچه کلام خود وی است، یک منشأ الهی دارد. آن نبی نمی‌گفته که این متن کلام من نیست... هرکس قرآن را به عنوان يك متن تاریخی مطالعه کند، به‌وضوح می‌فهمد که میان پیامبر اسلام و قوم وی يك گفت‌وگوی جدی و قابل فهم از سوی دو طرف با سبک‌های مختلف آن در گرفته است. پیامبر در طول ۲۳ سال در وضعیت‌های متفاوت مرتباً و به شکل‌های مختلف دعوی نبوت خود و طلب ایمان به خدای واحد (توحید) را برای مردم حجاز اعم از بت پرست، یهودی و مسیحی و دیگران تکرار می‌کرده و به شکل‌های گوناگون، از طریق آیات قرآن در برابر آن‌ها احتجاج می‌کرده و در این راه با عزمی راسخ و تلاش خستگی‌ناپذیر به انواع فعالیت‌ها می‌پرداخته است. در این آیات و احتجاجات، انواع شیوه‌های دعوت، از توجه دادن به حوادث طبیعت و تاریخ و بیان سرگذشت اقوام و انبیای گذشته و بیان سرنوشت انسان تا بیان حکمت‌های گوناگون و رفتارهای اخلاقی ویژه و اندازها و تبشیرهای گوناگون و آوردن مثل‌ها و تصویر و تشبیه‌های متنوع و ... به کار برده شده است. نیز با پذیرش این دعوت و عمل به اوامر و

نواهی آن، در واقعیت عینی زندگی فردی و اجتماعی مردم حجاز تحولات بسیار زیاد به وجود آمده است (تا آنجا که این جریان نهایتاً به پیدایش يك تمدن و فرهنگ انجامیده است). با توجه به این واقعیت‌های تاریخی این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان تصور کرد که همه آن واقعیات از کلامی نشأت می‌گرفت که يك انسان آن را قرائت می‌کرد، ولی آن را کلام خود نمی‌دانست و الفاظ و معانی آن را به خود نسبت نمی‌داد؟ به عبارت دیگر، باید بررسییم آیا چنین کلامی (اگر بشود آن را کلام نامید که نمی‌توان نامید) اصلاً می‌توانست از سوی مخاطبان فهمیده شود تا موافق و مخالف و یا مؤمن و کافر داشته باشد، چه رسد به این که منشأ مجاهدات فراوان، تحولات عظیم فرهنگی و اجتماعی و تمدن و فرهنگ شود؟ تأمل در شیوه‌های سخن‌گویی انسان و تفاهم میان انسان‌ها نشان می‌دهد که اگر پیامبر اسلام خود را مانند يك بلندگو یا يك کانال صوتی معرفی می‌کرد، سخن او از سوی مخاطبان اصلاً فهمیده نمی‌شد و برای آن‌ها معنا و مفهوم نداشت و چنین کلامی نمی‌توانست مبنای دعوت وی و گفت‌وگوی تاریخ‌ساز حاصل از آن باشد، و اصلاً ممکن نبود گفت‌وگو و مفاهمه‌ای به وجود آید... در موارد متعددی از قرآن به این موضوع تصریح شده که آیات قرآن به «لسان عربی مبین» است، یا به «لسان قوم» است؛ آیا می‌شود این را پذیرفت که نبی اسلام از مردم می‌خواست آنچه را که در نظر آن‌ها از لسان عربی نبود، تعبداً و از روی ایمان لسان عربی به شمار آورند و آنچه را که نمی‌فهمند، تعبداً بفهمند؟ آیا می‌توان پذیرفت که دعوت وی این قدر نامعقول بوده است؟ آیا می‌توان تعبیرات متعدد دیگر را که در متن قرآن آمده و آیات آن را برای مخاطبان مفهوم‌دار و معنادار و قابل بررسی و قابل تعقل و تدبّر معرفی می‌کند را نادیده گرفت؟ در قرآن آمده چرا در قرآن «تدبّر» نمی‌کنید. در قرآن، برای قرآن ویژگی‌هایی چون شفا، هدایت، بصیرت، موعظه، برهان، بیّنه و نشانه روشن و مانند این‌ها ذکر شده است. چگونه می‌توان برای متنی که اصل دلالت داشتن آن بر تعبد مبتنی است، چنین اوصافی ذکر کرد؟ آیا کوشش‌های گسترده‌ای که پس از رحلت نبی اسلام برای فهم و

تفسیر قرآن به دست علمای مسلمان به عمل آمد (چون آن را قابل فهم و بررسی و تفسیر می دانستند)، همه لغو و باطل بوده است؟ آیا این که ما امروز به بررسی و فهم و تفسیر قرآن می پردازیم، کاری لغو و باطل انجام می دهیم؟ علاوه بر همه این ها در قرآن تحدی شده که دیگران نمی توانند چنین آیات الهی ای بیاورند. اگر پیامبر اسلام کانال انتقال چنان جملاتی بود که کلام بودن و معنادار بودن آنها فقط يك مسأله تعبدی و ایمانی بود، چگونه ممکن بود چنین تحدی ای معنا داشته باشد؟

شاهد تاریخی - قرآنی دیگر این است که در قرآن آمده نبی اسلام ﷺ «داعی به سوی خدا» با بصیرت درونی مبشر حیات اخروی و رحمت الهی، بیم دهنده از عذاب الهی (مُنذر) هدایت کننده مردم به صراط مستقیم، تعلیم دهنده کتاب و حکمت، داور اختلافات انسان ها در توحید، بازکننده قید و بندهای روح انسان ها، هموارکننده راه قیام به قسط و... است. چگونه ممکن بود این همه صفات و فعالیت را به کسی که جز يك کانال انتقال اصوات نیست، نسبت داد و برای وی این همه نقش سرنوشت ساز در زندگی انسان ها برشمرد. مگر نه این است که پیامبر همه این نقش ها را در درجه اول با خواندن قرآن برای مردم و وارد کردن معانی و مفاهیم و بیفش موجود در آن به زندگی فردی و اجتماعی آن قوم ایفا می کرده است. اگر قرآن کلام پیامبر نبود و کار پیامبر چیزی بیش از وساطت در منتقل کردن يك رشته جملات به آنان نبود، چگونه ممکن بود این همه نقش سرنوشت ساز به پیامبر نسبت داد؟!

علاوه بر این، در موارد متعددی از قرآن آمده که پیامبر «مبعوث» است. مبعوثیت برانگیختگی است. نبی اسلام به شهادت تاریخی قرآن و شهادت تاریخ زندگی بیست و سه ساله اش پس از بعثت، برانگیخته ای بی قرار و از عمق وجود بوده است و در نهایت تلاشگری و خستگی ناپذیری با اراده ای شکست ناپذیر و انرژی سرشار و تمام نشدنی. نبوت او عین برانگیختگی او بود. اگر مدعی او در این باب این بود که وی کانال انتقال

اصوات است، این کار هیچ نسبتی با برانگیختگی نمی داشت. بلندگو که انگیزته نیست. شاهد تاریخی دیگر از قرآن این است که مخالفان نبی اسلام می گفتند تو ساحر، شاعر، کاهن و مانند این ها هستی. این نسبت ها را وقتی به او می دادند که او با خواندن قرآن مخاطبان را به شدت تحت تأثیر قرار می داد و موجب ایمان آوردن آن ها می شد. ساحر و شاعر و کاهن نامیدن او از این باب بود که این قبیل افراد با کارها و رفتارهای خودشان دیگران را تحت تأثیر قرار می دهند و او هم دیگران را متأثر می ساخت. اگر خواندن قرآن تنها به معنای منتقل کردن اصوات شنیده شده به مخاطبان می بود، مفهوم و مقبول نبود که به پیامبر بگویند تو یکی از این ها هستی؛ چون ساحر یا کاهن یا شاعر به علت کارهایی که از آن ها صادر می شود و به خود آن ها منسوب است، به این نام ها خوانده می شوند، گرچه آنان خود را متصل به قوای غیبی می نامند. اگر خواندن قرآن، سخن گفتن خود پیامبر نبود و کلام مؤثر در مخاطبان، کلام او و رفتار خود او نبود، نمی شد گفت تو کاهن، ساحر یا شاعر هستی.

اگر ما بر همین سیاق در قرآن تتبع کنیم و فهرست شواهد موجود در آن را گسترش دهیم، به نکات بدیع فراوان دیگری می رسیم. تمام این شواهد نشان می دهند که پیامبر این دعوی را نداشت که آیات قرآن همان طور که فعلاً در مصحف شریف دیده می شود، با لفظ و معنا از سوی خدا به او می رسد و او صرفاً آن ها را برای مردم می خواند. هم الفاظ و هم معانی از خود او بوده است (شبستری، ۱۳۸۶).

۲. دلیل معتبر تاریخی درون دینی ای در دست نداریم که به صورت اطمینان بخش نشان دهد پیامبر اسلام ﷺ که متن قرآن به او منسوب است، انتساب متن و کلام قرآنی به خود را نفی کرده است. نه تنها چنین دلیلی درست نیست، بلکه در متن قرآن شواهد بارزی وجود دارد که نشان می دهد پیامبر و مخاطبان او کلام قرآنی را کلام محمد ﷺ می شمردند؛ با این تفاوت که پیامبر می گفت من با امداد الهی این سخنان را می گویم؛ اما

منکران نبوت او می‌گفتند این‌ها محصولات و یا اقتباسات و یا توهمات بشری است (شبستری، ۱۳۹۶: ۳۲۰).

شبستری این مطلب را که قرآن کریم سخنان پیامبر ﷺ است، نه تنها به مخاطبان پیامبر ﷺ و مفسران اولیه نسبت داده، بلکه مفسران معاصر را نیز بی‌نصیب نگذاشته و بر اساس برداشتی نادرست و در ادعایی عجیب، مدعی شده است که مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله نیز همین دیدگاه را داشت. وی پس از نقل کلامی از علامه می‌گوید: چنان‌که دیده می‌شود، علامه طباطبایی تصریح می‌کند که قرآنی که در دست ما هست، یک کلام انسانی است و گوینده آن خود پیامبر است، گرچه منشأ تعلیمی آن خداست (شبستری، ۱۳۸۶).

پاسخ

اگر کسی آیات قرآن را بخواند و در آن‌ها تدبیر کند، پی می‌برد که حجم انبوهی از آیات به روشنی بر این مطلب دلالت دارند که الفاظ قرآن کریم مانند معانی آن‌ها همگی از سوی خداست و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تنها واسطه رساندن آن‌ها به مردم بوده و از خود چیزی بر آن‌ها نیفزوده است. شمار این آیات به قدری زیاد و دلالت آن‌ها به حدی روشن است که هیچ جایی برای احتمال مخالف باقی نمی‌ماند.

در آیات متعددی آمده است که خدای متعال کتاب را بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل فرموده یا به ایشان داده است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (ص/۲۹؛ و نیز: بقره/۱۷۴ و ۱۷۶؛ آل‌عمران/۳ و ۷؛ نساء/۱۰). شبستری می‌گوید کتاب در این‌گونه آیات به معنای قرآن کریم نیست و معنای نزول کتاب بر پیامبر اسلام در قرآن، انکشاف مستمر یک «زیست‌جهان و حیانی» بر پیامبر اسلام است که وی در آن جهان، همه موجودات را کلمات پایان‌ناپذیر خداوند (آیات خداوند) تجربه می‌کرده و هستی چون یک کتاب الهی جلوی چشم درون او گشوده می‌شده و او آن کتاب را می‌خوانده است و

واژه «کتاب» و «انزال کتاب» در قرآن هیچ اشاره‌ای به این مجموعهٔ مخطوط مدون که فعلاً در دسترس ماست و پس از نزول همهٔ آیات به وجود آمده است و قرآن نامیده می‌شود، ندارد (شبستری، ۱۳۹۶: ۳۴۰)، ولی این سخن درست نیست؛ زیرا در برخی از آیات تصریح شده که کتاب نازل شده از سوی خدا به زبان عربی است: ﴿تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (فصلت/۲-۳) و روشن است که کتاب قرآن عربی همین مصحف شریفی است که در دسترس انسان‌هاست، نه موجودات هستی؛ چنان‌که در آیاتی دیگر با صراحت بیان شده که خدای متعال قرآن را به زبان عربی نازل فرموده است: ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا﴾ (طه/۱۱۳) و حتی بیان فرموده که اگر ما قرآن را عجمی قرار می‌دادیم، مشرکان به آن اشکال می‌گرفتند: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجْمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَءَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ﴾ (فصلت/۴۴). در سورهٔ یوسف ﷺ نیز پس از آن‌که فرموده ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا در آن تعقل کنید: ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف/۲-۱) در ادامهٔ آن فرموده است: ما با این قرآن که به تو وحی کردیم، با بهترین روش برایت داستان‌سرایی می‌کنیم: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ﴾ (یوسف/۳).

واژه «هذا» در این آیه و آیات مشابه، نظیر این واژه در حدیث غدیر است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من كنت مولا فلهذا علي مولا». تعبیر «هذا علي» برای آن است که به مخاطبان بفهماند منظور وی همین علی ﷺ است که روبه‌روی آنان ایستاده است و او را می‌بینند تا دیگر هیچ انسان شکاکی نتواند بگوید که منظور پیامبر ﷺ شخص دیگری بود. به کار رفتن اسم اشاره «هذا» در این آیه و آیات دیگری مانند ۳۱ سورهٔ زخرف و ۲۱ سورهٔ حشر برای بیان این مطلب است که همین قرآنی که در دسترس بشر است و به زبان عربی است، از سوی خدا نازل شده است تا کسی نتواند در نزول این قرآن از سوی خدا تشکیک کند.

البته ناگفته نماند که چهره اصلی و مقام حقیقی قرآن کریم، موجودی مجرد است که به شکل الفاظ عربی و غیر آن نیست و همان حقیقت مجرد پس از تجلی و تنزل به شکل قرآن در دسترس و با الفاظ عربی درآمده است که این مطلب از آیات متعددی برمی آید؛ مانند: ﴿وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِي حَكِيمٌ﴾ (زخرف/۲-۴). در حقیقت، قرآن کریم حبل آویخته و نه انداخته است که انسان‌ها می‌توانند با تمسک به این حبل صعود کنند و بالا بروند و خود را به حقیقت قرآن نزدیک کنند؛ ولی در این مقاله بحث درباره حقیقت مجرد قرآن نیست، بلکه درباره مقام تنزل یافته قرآن که به زبان عربی است، بحث می‌شود.

شبستری پس از تفسیر خاصی که از «کتاب» و «انزال کتاب» ارائه می‌دهد، در پاسخ این پرسش که کتاب به چه کسی نازل شده، می‌گوید: کتاب بر پیامبر اسلام نازل شده است و نه بر مخاطبان او (شبستری، ۱۳۹۶: ۳۴۰)؛ ولی بر اساس آیات قرآن، آنچه بدون واسطه به پیامبر اکرم ﷺ نازل شده، با واسطه به مردم نیز نازل شده است: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل/۴۴) و این نشان می‌دهد که منظور از آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده، همین الفاظ مشتمل بر معانی است که به سوی مردم نیز نازل شده است.

گفتنی است که شبستری برای هماهنگ کردن دیدگاه خود با آیات قرآن، به ناچار معانی واژه‌ها و تعبیراتی از قرآن کریم را تغییر داده و آن‌ها را بر خلاف نص صریح قرآن کریم تفسیر کرده و در دام تحریف معنوی و تفسیر به رأی گرفتار شده است. وی همان‌گونه که واژه‌هایی مانند «کتاب» و «انزال» و «آیات» را به شکل نادرستی تفسیر کرده، واژه «وحی» را نیز به گونه‌ای مخالف با دلالت آیات قرآن و هماهنگ با دیدگاه خود تفسیر کرده و آن را تنها منشأ قرآن دانسته است، نه خود قرآن. او می‌گوید:

۱. وقتی پیامبر قبول داشته که کلام، کلام او است، قبول داشته که هم معانی و هم الفاظ به او انتساب دارد و او به صفت تکلم متصف است و متکلم است. اما دعوی او این بوده

که این طور نیست که خود وی به این تکلم تصمیم گرفته باشد. تجربه وی این بوده که او از سوی خداوند برگزیده (اصطفاء) و برانگیخته (مبعوث) شده و یک «امداد غیبی» به او می‌رسد که از آن به «وحی» تعبیر شده و او بر اثر این امداد، قادر به این تکلم، یعنی اظهار جملات معنادار و مفهوم‌دار می‌شود (شبستری، ۱۳۸۶).

۲. دعوی او این بوده که او یک انسان ویژه است که بنا به تجربه‌اش خداوند او را برگزیده، برانگیخته و او را از طریق وحی به گفتن این سخنان (تلاوت قرآن) توانا ساخته است. این تواناسازی به سخن گفتن در اصطلاح قرآن «وحی» نامیده می‌شود. از مجموعه آیات قرآن به دست می‌آید که دعوی پیامبر این بوده که آنچه او می‌خواند، محصول وحی است؛ به این معنا که وی بر اثر وحی توانا به چنین سخن گفتنی می‌شود (شبستری، ۱۳۸۶).

۳. البته این انسان چون پیامبر است، یک ادعای بزرگ دارد و آن این است که او همه آن سخنان و آیات را در پرتو امداد ویژه الهی که او آن را «وحی» می‌نامد، ادا می‌کند. او می‌گوید اگر وحی نبود، او قادر نمی‌شد سخنانی از جنس قرآن بگوید، قادر نمی‌شد تجربه‌هایی داشته باشد که در این متن منعکس است و آن‌ها را چنان بیان می‌کند که در قرآن آمده است (شبستری، ۱۳۹۰).

اما از آیه ۳ سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام که یاد شد، به خوبی برمی‌آید که همین قرآن موجود نزد انسان‌ها به پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام وحی شده است و در آیات دیگری نیز با صراحت، همین آیات قرآن وحی دانسته شده‌اند؛ مانند: «وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأَنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ (انعام/۱۹) وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَن حَوْلَهَا (شوری/۷)؛ و حتی در آیه‌ای یکی از اهداف فرستادن پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام این دانسته شده که آنچه به وی وحی می‌شود، برای مردم بخواند: «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتُلَوَّاَ عَلَيْهِمُ الذِّكْرَ أَوْحِينَا إِلَيْكَ (رعد/۳۰)». معلوم است وحیی که با زبان عربی و قابل خواندن برای مردم باشد، همین آیات قرآن کریم است، نه امداد الهی که منشأ آن‌ها باشد.

از دیگر آیاتی که نشان می‌دهد قرآن کریم کلام خدای سبحان است، نه سخن پیامبر ﷺ، آیاتی است که در آن‌ها خدای متعال مستقیم به انسان‌ها خطاب می‌کند و آنان را بندگان خویش به شمار می‌آورد و یا معرفی می‌فرماید؛ مانند: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ﴾ (عنکبوت/۵۶). مشخص است که انسان‌ها بندگان خدا هستند، نه پیامبر ﷺ و چنین آیاتی نمی‌توانند سخن پیامبر باشند و تنها می‌توانند سخن خدای متعال باشند.

همچنین در آیات فراوانی خدای متعال با ضمیر متکلم به بیان افعال خود پرداخته است؛ برای نمونه: ﴿نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ﴾ (واقعہ/۵۷) و ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾ (حدید/۲۵). این آیات که شمار آن‌ها بسیار زیاد است، به روشنی دلالت دارند که گوینده آن‌ها خدای سبحان است، نه پیامبر ﷺ؛ زیرا این افعال قابل اسناد به پیامبر ﷺ نیستند.

از آیات دیگری که بر این دلالت دارند که همین قرآن، کلام خدای متعال است، آیاتی هستند که حضرت جبرئیل ﷺ را واسطه رساندن آیات قرآن به پیامبر اکرم ﷺ معرفی می‌فرمایند؛ مانند: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره/۹۷) و نیز: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلسانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ (شعراء/۱۹۳-۱۹۵).

علامه طباطبایی ﷺ در تفسیر آیات اخیر می‌فرماید: «ضمیر در «به» به قرآن بازمی‌گردد که از الفاظی تألیف یافته که دارای معانی حق می‌باشند». ایشان تصریح می‌کند که الفاظ قرآن نیز مانند معانی آن از سوی خدا نازل شده‌اند: «و الضمیر فی «نَزَلَ بِهِ» للقرآن بما أنه كلام مؤلف من ألفاظ لها معانيها الحقّة فإن ألفاظ القرآن نازلة من عنده تعالی كما أن معانيها نازلة من عنده» (علامه طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۱۷/۱۵).

مرحوم علامه دیدگاه کسانی را که معتقدند تنها معانی قرآن از سوی خداست و الفاظ

آن ساخته پیامبر ﷺ است، غیر قابل اعتنا و قولی سخیف دانسته، در ادامه، دیدگاه کسانی را که می‌گویند هم الفاظ قرآن و هم معانی آن ساخته پیامبر ﷺ است، از آن هم سخیف‌تر به شمار آورده است: «فلا يعبأ بقول من قال: إن الذي نزل به الروح الأمين إنما هو معاني القرآن الكريم ثم النبي ﷺ كان يعبر عنها بما يطابقها ويحكيها من الألفاظ بلسان عربى. و أسخف منه قول من قال: إن القرآن بلفظه و معناه من منشآت النبي ﷺ ألقته مرتبة من نفسه الشريفة تسمى الروح الأمين إلى مرتبة منها تسمى القلب» (همان).

البته جناب علامه طباطبائی رحمته الله در آثار خود به‌ویژه تفسیر گرانسنگ المیزان بارها این مطلب را بیان فرموده است که الفاظ قرآن کریم نیز مانند معانی آن، کلام خداست و از سوی خدا بر پیامبر ﷺ نازل شده است؛ با این حال، شبستری چگونه می‌تواند به ایشان چنین نسبت بدهد که گفته است: «قرآنی که در دست ما هست، یک کلام انسانی است و گوینده آن خود پیامبر است؟!»

دادن چنین نسبتی به مخاطبان و معاصران زمان پیامبر اکرم رحمته الله نیز نادرست و نارواست؛ زیرا تمام شواهد تاریخی و غیرتاریخی نشان می‌دهد که تلقی مردم حجاز در آن زمان این بود که شخصی ادعای پیامبری می‌کند و آیاتی به نام قرآن را تلاوت می‌کند که به ادعای وی این آیات سخنان خداست و او تنها مأمور رساندن آن‌ها به مردم و تفسیر و تبیین آن‌هاست؛ حتی مشرکان و کافران آن زمان نیز این مطلب را می‌دانستند و به همین دلیل گاهی در این باره اعتراضاتی می‌کردند؛ مثلاً گاهی به اعتراض می‌گفتند چرا این قرآن بر یکی از مردان بزرگ مکه یا طائف نازل نشد: «و قالوا لولا لا نزل هذا القرآن على رجلٍ من القرينين عظیم» (زخرف/۳۱)؛ و گاهی نیز می‌گفتند چرا قرآن به صورت یکجا بر پیامبر رحمته الله نازل نشده است؛ اما خدای متعال با مخاطب قرار دادن پیامبر اکرم رحمته الله چنین پاسخ می‌دهد که این‌گونه می‌خواستیم قلب تو را محکم و تثبیت کنیم و آن را به تدریج و پشت سر هم بر تو تلاوت کردیم: «و قال الذين كفروا لولا لا نزل عليه القرآن جملة واحدة»

كَذَلِكَ لِنُنَبِّئَ بِهٖ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً (فرقان/۳۲).

باید توجه داشت که نزول کتاب آسمانی از سوی خدای متعال، به صورت یکجا و حتی به شکل نوشته شده روی الواحی خاص، قبلاً سابقه داشت و اهل کتاب با این گونه نزول کاملاً آشنا بودند؛ چراکه مثلاً کتاب تورات به شکل الواح و به صورت یکجا بر حضرت موسی علیه السلام نازل شد و قرآن کریم نیز در آیاتی به این امر تصریح فرموده است: ﴿وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا﴾ (اعراف/۱۴۵).

از جمله آیاتی که بسامد بسیار پرشماری در قرآن کریم دارند و به وضوح دلالت می کنند که قرآن کریم از سوی خدای متعال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، آیاتی هستند که درباره خود پیامبر صلی الله علیه و آله و یا خطاب به آن حضرت هستند؛ تنها برای نمونه به چند مورد اشاره می شود:

۱. آیات بسیاری که در آنها واژه «قل» خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کار رفته است؛ مانند: ﴿يَسْتَأْذِنُكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ﴾ (انفال/۱).

۲. آیه ۶۷ سوره مائده که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمان می دهد امامت و جانشینی امیرمؤمنان علی علیه السلام را به مسلمانان اعلام کند و ایشان را تهدید می فرماید که اگر این فرمان را ابلاغ نکنی، رسالت الهی را نرسانده ای و در ادامه به آن حضرت وعده می دهد که ایشان را از خطر مردم حفظ خواهد فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾.

۳. آیه ۱۴۴ سوره بقره که بر اساس آن، پیامبر صلی الله علیه و آله منتظر بود حکم تغییر قبله از سوی خدای متعال بیان شود و خدای سبحان در این آیه خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می فرماید که ما حالت انتظار تو را می بینیم و تو را به سوی قبله ای که از آن راضی خواهی شد، بازمی گردانیم؛ سپس به آن حضرت فرمان می دهد که رویت را به سوی مسجد الحرام کن:

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾.

۴. آیات ۱ و ۲ سوره مدثر که به پیامبر ﷺ فرمان می‌دهد برخیز و مردم را انذار کن: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ﴾.

۵. آیه ۶۵ سوره زمر که خطاب به پیامبر اکرم ﷺ و دیگر پیامبران ﷺ فرموده است: اگر مشرک شوی، عملت نابود خواهد شد و از زیان کاران خواهی بود: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.

روشن است که این گونه آیات که شمار آنها در قرآن کریم بسیار زیاد است، تنها در صورتی معنای درستی خواهند داشت که آیات قرآن سخنان خدای متعال باشند، نه سخنان پیامبر ﷺ؛ و اگر کسی قرآن را سخنان پیامبر ﷺ بداند، نمی‌تواند برای این آیات، معنای درستی ارائه کند.

نتیجه این بخش از بحث آن است که در قرآن کریم، آیاتی که دلالت می‌کنند بر این که الفاظ قرآن مانند معانی آن مستند به خدای متعال هستند نه پیامبر اکرم ﷺ، شمارشان به حدی زیاد و دلالت آنها به حدی صریح و روشن است که ذره‌ای جا برای احتمال خلاف آن باقی نمی‌ماند و شواهدی که شبستری از آیات قرآن برای اثبات بشری بودن الفاظ و معانی قرآن برشمرده، کوچک‌ترین دلالتی بر این ادعا نداشته، بلکه کلام الهی بودن قرآن کریم و استناد معانی و الفاظ آن به خدای سبحان را تأکید و تأیید می‌کنند و به نظر می‌رسد انکار اصل نبوت و رسالت پیامبر اکرم ﷺ آسان‌تر است از این که کسی بگوید من نبوت و رسالت محمد بن عبدالله ﷺ را قبول دارم، ولی قرآن را سخنان خود وی و ساخته ذهن ایشان می‌دانم.

در پایان این بحث لازم است به این نکته اشاره کنیم که اثبات کلام خدا بودن قرآن کریم به این معنا نیست که پیامبر اکرم ﷺ مانند یک بلندگو یا یک کانال صوتی بود که

کار آن تنها منتقل کردن یک سلسله اصوات منظوم به مخاطبان است، بلکه آن حضرت در کنار قرآن، نقشی اصلی و تعیین کننده در ابلاغ و بیان معارف و احکام دینی و تشکیل جامعه اسلامی و هدایت انسان‌ها به سوی کمال و سعادت حقیقی داشتند؛ چنان‌که قرآن کریم بعثت پیامبر ﷺ را ممتی از سوی خدا بر مؤمنان دانسته و برای آن حضرت وظایف و مقامات گوناگونی همچون تلاوت آیات خدا، تزکیه مؤمنان و تعلیم کتاب و حکمت بیان فرموده است: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (آل عمران/۱۶۴).

به بیان دیگر، پیامبر اکرم ﷺ فضایل و کراماتی بی شمار و نیز بیشترین تأثیر را در شکل گیری تمدن اسلامی داشت، ولی هیچ یک از این امور چنین نتیجه‌ای نمی دهد که پس قرآن کریم هم سخن خود آن حضرت بود، نه کلام خدا.

دیدگاه دوم شبستری: ابدی نبودن احکام قرآن

از مهم ترین ادعاهای آقای مجتهد شبستری آن است که قرآن کریم کتاب قانون نیست و در آن هیچ حکم ابدی‌ای بیان نشده است. وی با طرح تعریف جدیدی از نبوت و رسالت، تنها رسالت پیامبر ﷺ را اعلان «توحید» به مثابه «موحدانه زیستن» نه به مثابه یک «اعتقاد» دانسته و می گوید در سراسر قرآن موحدانه زیستن پیامبر و دعوت دیگران به این گونه زیستن دیده می شود. از نظر وی تنها پیام غیرنسبی و دائمی الهی، موحدانه زیستن در فکر و اخلاق عملی است و سایر مطالب قرآن به انسانیت پیامبر و عصر و محیط و آگاهی های وی برمی گردد (شبستری، ۱۳۹۰). شبستری برای عصمت پیامبر ﷺ نیز معنای جدیدی ارائه کرده است و آن این که پیامبر هیچ گاه از این فهم تفسیری توحیدی جهان منحرف نمی شود و به غیر خدا دعوت نمی کند (شبستری، ۱۳۸۶).

از نظر شبستری امرها و نهی هایی که در قرآن آمده است، در شرایط معین تاریخی

اعراب حجاز هدف‌هایی را برآورده می‌کردند؛ مانند جلوگیری از انتقام‌کشی افراطی، تأمین عدالت برای زنان و...؛ اما امروز، دیگر با آن امر و نهی‌هایی چنان هدف‌هایی تأمین نمی‌شود و یا اصلاً در جامعه‌های امروز حتی برای مسلمانان هدف‌های دیگری مطرح است. آنچه در شرایط تاریخی عصر حاضر هنوز به صورت یک معنا از آن‌ها برای مسلمانان باقی مانده، مبناهای اخلاقی آن امرها و نهی‌ها است و نه چیزی بیش از آن (شبستری، ۱۳۸۷ ج).

در این جا نمونه‌هایی دیگری از عبارات شبستری درباره این موضوع را ذکر می‌کنیم:

۱. مهم‌ترین میراثی که از پیامبر اسلام باقی مانده، قرآن مجید است. این کتاب حتی در آیات معروف به «آیات احکام» مشخصات یک متن قانونی را ندارد و چون این طور است، نمی‌توان در مقام تفسیر آیات احکام این کتاب، این مفروض پیشین را داشت که به تفسیر یک متن قانونی می‌پردازیم (چنان‌که فقیهان چنین می‌کنند) (شبستری، ۱۳۹۶: ۲۹۴).

۲. احکام شرعی قرآن بر فهمی - تفسیری از واقعیات و روابط موجود اجتماعی جامعه حجاز و بر روابط عبادی انسان‌ها با خدا در آن جامعه مبتنی بوده و هدف آن تفسیر واقعیات اجتماعی به صورتی که با اراده خدا سازگار باشد، بوده است. صدور این احکام اصلاً به معنای وضع احکام برای همه جامعه‌ها و همه عصرها نبوده است. این‌که در قرن نخست اسلام مسلمانان علم فقه را به وجود آوردند و با آن نیازهای خود و حکومتشان را برطرف کردند، به کلی مطلب دیگری است (شبستری، ۱۳۸۶).

۳. امروز بر اثر فاصله تاریخی‌ای که میان ما و عصر آن متون، اتفاق افتاده، وقتی در زمینه‌های تاریخی و اجتماعی متون یادشده کاوش می‌کنیم و آن‌ها را در آغوش آن زمینه‌ها نگاه می‌کنیم و به فهم قصد کنشگران ارتباطی از ارتباط گرفتن می‌پردازیم، به این نتیجه می‌رسیم که قصد گوینده ایجاد تغییرات معینی در واقعیات و ارتباطات موجود اجتماعی مخاطبان معین به نفع اهداف اخلاقی مشخص بوده است، نه چیز دیگر. این کار ایجاد

تغییر در وضعیت یک جامعه معین و مشخص و یک عمل نسبی بوده است. از چنین قصدی و چنین عملی نمی‌توان «حکم ابدی» فقهی استنباط کرد. آنچه در نظر گوینده اعتبار ابدی داشته، آن اهداف اخلاقی‌ای بوده که گوینده را به آن کنش ارتباطی (گفتن) برانگیخته است (شبستری، ۱۳۹۰).

۴. ابدی تلقی کردن احکام قرآن یک «بناگذاری اعتقادی - سیاسی» بوده که خلفا و فقها انجام دادند تا جامعه مسلمانان قوانینی داشته باشد و با آن قوانین اداره شود. این «بناگذاری» که پس از وفات پیامبر انجام شد، به علل مختلف تا عصر حاضر به وسیله فقیهان و حاکمان ادامه یافته است. می‌گوییم چون واقعیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی مسلمانان در عصر حاضر تغییر یافته، آن بناگذاری را باید تغییر داد. این پیشنهاد، کنار گذاشتن سیره حاکمان و فقیهان گذشته و بازگشت به اهداف معنوی و اخلاقی پیامبر اسلام است، نه کنار گذاشتن سنت نبوی. این کار عین تبعیت از سیره و سنت نبوی است (شبستری، ۱۳۹۰).

۵. ما مسلمانان در عصر حاضر باید پرونده علم اصول و اجتهاد فقهی را که گونه‌ای هرمنوتیک حفظ هویت جمعی امت بود و دوران آن سپری شده، ببندیم و کتاب و سنت را با رویکرد هرمنوتیک فلسفی به معنای اعم که یک رویکرد عقلانی است، تفسیر کنیم (شبستری، ۱۳۹۶: ۳۵۸).

پاسخ

انسان موجودی ابدی است و لازم است در دنیا توشه‌ای فراهم کند که سعادت جاودان وی را در آخرت رقم زند. یکی از مهم‌ترین اهداف ارسال پیامبران الهی این است که احکام و قوانین فردی و اجتماعی را که می‌توانند بشر را به سعادت واقعی برسانند، از سوی خدا به انسان‌ها ابلاغ کنند. قرآن کریم افزون بر معارف گوناگون اعتقادی و اخلاقی که بیان فرموده، کتاب قانون نیز هست و در آن احکام و قوانین فردی و اجتماعی لازم

برای رساندن بشریت به اوج قله کمال دنیوی و اخروی بیان شده است.

قرآن کریم از این حیث، تمام مشخصات يك کتاب قانون را دارد و به همان شکلی که عرف جوامع بشری قوانین خود را اعلام می کنند، قوانین خود را بیان داشته است؛ چنان که در آیاتی با به کار بردن تعبیراتی عام نظیر «یا ایها الناس» نشان داده که آیات و احکام قرآن به گروه و دسته‌ای خاص اختصاص ندارند و شامل همه انسان‌ها می شوند؛ مانند: «یا ایها الناس کُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالاً طَيِّباً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» (بقره/۱۶۸)؛ به این مطلب در آیاتی دیگر تصریح و بیان شده که خدای متعال پیامبر اکرم ﷺ را برای تمام مردم فرستاده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» (سبأ/۲۸)؛ او بیم‌دهنده همه جهانیان است: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (فرقان/۱)؛ و قرآن سبب انداز همه انسان‌ها است: «نَذِيرًا لِلْبَشَرِ» (مدثر/۳۶).

آیاتی که بیانگر احکام و قوانین اسلامی هستند نیز به صورتی عام و مطلق بیان شده‌اند و در آن‌ها هیچ نشانه‌ای از این نیست که حکم آن آیات به گروهی خاص یا زمانی مخصوص اختصاص دارد؛ چنان که مثلاً فرموده است خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرد: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» (بقره/۲۷۵)؛ یا فرموده است دست مرد و زن دزد را قطع کنید: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ» (مائده/۳۸).

به کار رفتن تعبیراتی مانند «کتب» برای بیان برخی از احکام به خوبی نشان می دهد که آن حکم، قانونی الهی است که برای مسلمانان نوشته و واجب شده است؛ مانند: «یا ایها الذین آمنوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلِی الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثٰی بِالْأُنثٰی» (بقره/۱۷۸).

این که در قرآن کریم به موضوع «نسخ» اشاره شده و اندکی از احکام قرآن کریم منسوخ شده‌اند و مسلمانان به ویژه دانشمندان پیوسته درباره ناسخ و منسوخ و تشخیص

مصادیق آن دو بحث و پرسش می‌کردند، نشان می‌دهد که سایر احکام، زمان ندارند و حکم آن‌ها همچنان باقی خواهد ماند: «مَا نُنسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (بقره/۱۰۶).

افزون بر دلالت آیات قرآن کریم که به آن اشاره شد، بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تلقی اصحاب و تابعین آن حضرت دلیل دیگری است که بر پایه آن، قرآن کریم کتاب قانون است و احکام آن به اشخاص یا زمانی خاص اختصاص ندارند؛ به ویژه تقریر امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام به خوبی بر این مطلب دلالت دارد؛ زیرا از سویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امامان علیهم السلام را به عنوان مرجع دینی و مفسر قرآن و مبین معارف و احکام آن به مردم معرفی فرمود و از سوی دیگر آن بزرگواران تا دو قرن به احکام و قوانین قرآن استدلال می‌فرمودند و بر استمرار احکام و قوانین آن تأکید داشتند؛ و این به خوبی نشان می‌دهد که از نظر آنان قرآن کتاب قانون است و قوانین آن نیز به مردم زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص نداشته‌اند. تلاش همیشگی دانشمندان برای فهم احکام قرآن و سنت و در نتیجه، تدوین دو علم فقه و اصول فقه نیز در همین تلقی آنان ریشه دارد و برخاسته از آموزه‌های خود قرآن کریم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، نه هرمنوتیک حفظ هویت جمعی.

مهم‌تر از همه این که بر پایه دیدگاه شبستری، خدای متعال در این زمان، انسان‌ها را بدون قوانین و احکام دینی رها کرده‌اس؛ و این، هم بر خلاف عقل است و هم بر خلاف آموزه‌های آسمانی شرایع الهی؛ زیرا انسان موجودی است که زندگی وی تنها به حیات دنیا منحصر نیست، بلکه حیاتی جاودان در آخرت در پیش دارد و حیات اخروی انسان ممکن است همراه با سعادت و یا قرین شقاوت و عذاب باشد و تنها راه رسیدن به رستگاری اخروی، عقاید و اخلاق و رفتارهای درستی است که انسان در دنیا باید آن‌ها را کسب کند و از آن‌جا که انسان موجودی شگفت و با ابعاد گوناگون است و از سویی خودش نسبت به ابعاد وجودی خویش و نیز چگونگی حیات اخروی و راه رسیدن به

سعادت ابدی یا گرفتار شدن به شقاوت، علم و اطلاعات کافی ندارد، هم به حکم عقل و هم بر اساس آموزه‌های دینی، تنها کسی که می‌تواند راه سعادت اخروی را به وی نشان دهد، خدای متعال است که او را پدید آورده است و نسبت به ابعاد گوناگون وجودی وی آگاهی کامل دارد و جهان آخرت را نیز او آفریده است و دایره علم نامحدود وی، ماهیت سعادت و شقاوت اخروی و راه‌های رسیدن به آن دو را در بر می‌گیرد.

به عبارت دیگر، با توجه به این‌که پیامبر اکرم ﷺ آخرین پیامبر و قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی است ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ (احزاب/۴۰)، اگر قرآن کتاب قانون نباشد و هیچ‌یک از احکام آن نیز ابدی نباشد، باید گفت خدای حکیم پس از زمان پیامبر ﷺ تا پایان دنیا انسان‌ها را بدون قانون رها کرده است؛ در این صورت، انسان‌ها باید چه کنند و با کدام احکام و قوانین زندگی کنند تا بتوانند هم خوشبختی دنیای خود را تأمین کنند و هم سعادت آخرت خویش را؟ ناگزیر پاسخ این پرسش آن خواهد بود که آدمیان با تکیه بر عقل خویش و با کمک عقل جمعی، احکام و قوانینی را وضع و از آن پیروی کنند؛ اما این پاسخ به هیچ‌وجه قانع‌کننده و قابل‌پذیرش نیست؛ زیرا انسان‌ها گرچه ممکن است با عقل خویش زندگی دنیای خود را تا حدودی سامان دهند، این راه هیچ‌گاه نمی‌تواند ضامن سعادت آنان در آخرت باشد.

تنها راه رسیدن به رستگاری ابدی، تسلیم بودن در برابر احکام و قوانین الهی است و تکیه کردن بر عقل و علم خویش، نوعی تفرعن است که در طول تاریخ، دشمنان پیامبران پیوسته چنین دیدگاهی داشتند و خود را از آموزه‌های پیامبران ﷺ بی‌نیاز می‌دیدند؛ چنان‌که فرعون به دینی در برابر دین حضرت موسی ﷺ قائل بود و اظهار نگرانی می‌کرد که حضرت موسی ﷺ آن دین را تغییر دهد و یا در زمین فساد برپا کند: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ﴾ (غافر/۲۶)؛ و به مردم می‌گفت من شما را جز به راه درست راهنمایی نمی‌کنم:

﴿وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾ (غافر/۲۹) این همان تفکر قارونی است که در برابر علم انبیاء علیهم السلام به علم خویش تکیه می‌کند: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ (قصص/۷۸)؛ درحالی که انسان بسیاری از مطالب را که در سعادت یا شقاوت وی مؤثرند، نمی‌داند؛ چنان که خدای متعال در بحث تقسیم ارث تأکید فرموده که ارث را همان‌گونه که خدا بیان داشته تقسیم کنید، نه آن‌گونه که خودتان می‌خواهید؛ زیرا شما نمی‌دانید که از پدران یا فرزندان کدام یک برای شما سودمندترند: ﴿أَبَاؤُكُمْ وَ أُمَّهَاتُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا﴾ (نساء/۱۱).

انسان با عقل خویش می‌تواند عدل را تعریف کند و بفهمد که عدل به معنای قرار دادن هر چیزی در جای خود است و نیز می‌تواند حُسن و خوب بودن عدل را درک کند، ولی هیچ‌گاه نمی‌تواند به طور کامل بفهمد که جای هر چیزی کجاست و تنها خداست که جای درست هر چیزی را می‌داند و می‌تواند آن‌ها را به بشر معرفی فرماید و رسیدن به برخی از علوم برای بشر حتی برای شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدون تعلیم الهی ممکن نیست: ﴿وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾ (نساء/۱۱۳).

نتیجه‌گیری

بر اساس ادله قطعی قرآنی و روایی، هم معانی و هم الفاظ قرآن کریم، به طور کامل از سوی خدای متعال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است و آن حضرت تنها مأمور ابلاغ و رساندن این پیام الهی به مردم است و به ایشان نسبت به تغییر در الفاظ و معانی قرآن و یا اضافه کردن چیزی به آن و یا کم کردن چیزی از آن، هیچ‌گونه حق و اجازه‌ای داده نشده است؛ گرچه تبیین و تفسیر آیات قرآن و بیان جزئیات و تفاسیل احکام به عهده آن حضرت است. همچنین قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی برای هدایت بشر تا قیامت است و قوانین و احکام آن به زمان یا قومی خاص اختصاص ندارند، بلکه برای همه مردم در همه زمان‌ها حجیت و اعتبار دارند.

حفظ اسلام راستین و صیانت از آن بر عهده عالمان دینی و حوزه‌های علمیه است و در این زمان که با پیشرفت فناوری و گسترش فضای مجازی، مطالب گوناگون و از جمله شبهات دینی به آسانی و با سرعت گسترش پیدا کرده است و در اختیار همه قرار می‌گیرد، بر حوزه‌های علمیه لازم است با تشکیل گروه‌های تخصصی گوناگون، شبهات مختلف را با سرعت و دقت یافته، دسته‌بندی کنند و به طرق گوناگون مانند سخنرانی، نوشتن کتاب و یا نگارش مقالات و متن‌های متوسط و کوتاه و انتشار آن‌ها در فضای مجازی، به صورتی دقیق و با ادله‌ای محکم پاسخ دهند تا ان شاء الله به وظیفه عقلی و شرعی خویش به عنوان خادم قرآن و سرباز حضرت بقیة الله عمل کرده باشند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰)، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
۳. مجتهد شبستری، محمد (۱۳۸۶)، «قرائت نبوی از جهان» (۱)، وبسایت محمد مجتهد شبستری [دسترسی ۱۶ بهمن ۱۳۸۶] <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
۴. _____ (۱۳۸۷الف)، «قرائت نبوی از جهان» (۲)، وبسایت محمد مجتهد شبستری [دسترسی ۲۲ بهمن ۱۳۸۷] <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
۵. _____ (۱۳۸۷ب)، «قرائت نبوی از جهان» (۳)، وبسایت محمد مجتهد شبستری [دسترسی ۲۵ بهمن ۱۳۸۷] <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
۶. _____ (۱۳۸۷ج)، «قرائت نبوی از جهان» (۵)، وبسایت محمد مجتهد شبستری [دسترسی ۲۸ بهمن ۱۳۸۷] <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
۷. _____ (۱۳۸۸)، «قرائت نبوی از جهان» (۷)، وبسایت محمد مجتهد شبستری [دسترسی ۲۷ بهمن ۱۳۸۸] <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
۸. _____ (۱۳۹۰)، «قرائت نبوی از جهان» (۱۰)، وبسایت محمد مجتهد شبستری [دسترسی ۲۶ بهمن ۱۳۹۰] <http://mohammadmojtahedshabestari.com>
۹. _____ (۱۳۹۶)، «نقد بنیادهای فقه و کلام»، نشر الکترونیکی، وبسایت محمد مجتهد شبستری [دسترسی ۵ آبان ۱۳۹۶] <http://mohammadmojtahedshabestari.com>